

مطالعه تطبیقی تحلیلی دیدگاه فریقین درباره زمینه ها و دلایل صلح امام حسن مجتبی (ع)

مرضیه ورمزیار (نویسنده مسئول)

دانشجوی دکتری اخلاق دانشگاه معارف اسلامی،

varmazyar14@gmail.com

سید اکبر حسینی قلعه بهمن

. دانشیار گروه ادیان و عضو هیئت علمی موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی،

akbar.hosseini37@yahoo.com

دریافت: ۹۶/۳/۱۵ پذیرش: ۹۶/۸/۲۰

چکیده

امام، امت و مصالح هر جامعه، سه عنصر اساسی در تشکیل یک جامعه آرمانی هستند و هر کدام از آنها در موفقیت یا انحطاط آن جامعه بطور مستقیم تاثیرگذار است. جامعه حسنی از آن دسته جوامعی است که در آن عدم بیعت جبهه مقابل با امام، با وجود دعوت امام به بیعت، سبب می‌شود زمینه‌های جنگ در آن جامعه فراهم گردد و امام به مقدمات جهاد و مبارزه پردازد. اقداماتی همچون تعیین فرماندهان، مشخص نمودن پایگاه نظامی و ...، از سوی امام، حاکی از این تصمیم است؛ اما حوادث فراوانی همچون اختلاف نیت سپاه امام (ع)، پیوستن با وی در جنگ، خیانت خواص و از جمله فرماندهان، شایعه پراکنی و تضعیف روحیه سپاه امام و ... که در این بین واقع می‌شود، باعث پذیرش صلحی ناخواسته می‌گردد. این نوشتار با مطالعه تطبیقی، تحلیلی، شرایط جامعه حسنی و زمینه‌های صلح از نگاه فریقین، این دلایل را بررسی نموده و بر می‌شمارد.

واژگان کلیدی: امام حسن، امت، بیعت، جنگ، صلح

مقدمه

یکی از رخدادهایی که در تاریخ اسلام به چشم می‌خورد، موضوع صلح امام حسن (ع) است. در اینکه ایشان، در برهه‌ای خاص از زمان، صلح را بر مبارزه و قیام ترجیح دادند شکی نیست؛ اما در مسائل اطراف آن، دو نظریه مختلف وجود دارد که آن را در هاله‌ای از ابهام فرو برده و گرفتار برخی شبهات نموده است.

آیا شرایط خاصی بر جامعه آن مان حاکم بوده که به اجبار اقتضای چنین امری نموده است و یا شرایط کاملاً عادی چون مصلحت‌اندیشی‌های شخصی و مادی مثل ترس، راحت‌طلبی و عاقبت‌اندیشی، ایشان را به چنین تصمیمی سوق داده است. اساساً امام خود تصمیم بر چنین امری داشته و یا پیشنهادی از جبهه مقابل بوده و امام به حسب شرایط و بنا بر دلایل خاص خود، صلح پیشنهاد شده‌ای را پذیرفتند، صلحی همراه قید و شرط که نتایج و پیامدهای مثبتی در پی داشته و از آن به عنوان یک نقطه عطف در اسلام یاد می‌شود یا بدون شرط که پشتوانه‌ای ندارد و نقطه تاریک در اسلام قلمداد شده است. نویسنده این نوشتار به دنبال بررسی تحلیلی زمینه‌های این صلح از نگاه فریقین و دلایل آن است.

بررسی سه عنصر اساسی در هر جامعه:

در یک سیر تاریخی و منطقی هر جامعه‌ای ناگزیر از سه عنصر مهم و اصلی است:

۱. وجود یک رهبر و در عبارت دینی آن یک امام.
۲. مردم، ملت و به تعبیر دینی آن امت.
۳. مصالح حاکم بر هر جامعه به تناسب شرایط حاکم بر آن.

مطالعات تاریخی نشان می‌دهد که برای پیشبرد یک جامعه باید امام و امت واجد شرایطی باشند تا عنصر سوم که مصالح آن جامعه است، دچار آسیب و دستخوش تعرض و هجوم درون و

بیرون نگردد. رهبر، باید عالم، سیاستمدار و اهل مشورت با خیرگان امت خود باشد و ملت اهل بیعت با آن رهبر و خواهان و پذیرای او. چنین رهبری با نگاه عالمانه، تدبیرات حکیمانه، تصمیمات دور اندیشانه و با تأیید و اطاعت ملت، جامعه را به سوی اهداف خود پیش می‌برد. در نگاه چنین جامعه‌ای ارتباط‌های بین المللی در ابعاد مختلف یا در بعضی ابعاد یا اساساً قطع ارتباط و جنگ یا صلح، هیچ کدام پیروزی یا شکست نیست؛ بلکه هر کدام به مقتضای زمان و شرایط در جایگاه خود دارای ارزش بوده و فواید بسیار بر آن مترتب است. اگر یکی از دو عنصر امام یا امت یا هر دو واجد ویژگی‌های شمرده شده نباشد، به عنوان مثال مردمی بی‌بصیرت و بدون وحدت در کنار رهبری بی‌تدبیر و بی‌سیاست یا رهبری با کفایت در کنار مردمی بی‌بصیرت و یا امامی بی‌کفایت در کنار مردمی فهیم و با بصیرت. در فرض نخست جامعه خواه و ناخواه به سمت انحطاط خواهد رفت؛ اما در دو فرض بعدی امید به نجات آن جامعه می‌رود اگر چه با دشواری همراه است؛ اما جامعه حسنی از کدام قسم است؟!

بررسی شخصیت امام

بنا بر نقل اکثر تاریخ نویسان فریقین، مردم بعد از شهادت امام علی (ع) با امام حسن (ع) فرزند آن حضرت بیعت کردند. (ابن سعد، ۱۳۷۵هـ.ق، ج ۵، ص ۳۱)، (طبری، ۱۳۷۵ هـ.ق، ج ۷، ص ۲۷۱۳)، (مفید، بی‌سأ، ج ۲، ص ۵)، (سید مرتضی، ۱۴۰۹هـ.ق، ص ۲۲۱)، (ابن عساکر، ۱۴۰۰هـ.ق، ص ۱۷۳)، (ابن اثیر، ۱۳۸۶هـ.ق، ج ۳، ص ۴۰۳) و حتی نویسنده کتاب الامامه و السیاسة (۲۷۶ ق) که در نقل خود در این باب جانب احتیاط را رعایت کرده است، از عبارت «ثار الناس الی حسن بن علی بالبیعه؛ مردم برای بیعت هجوم آوردند»، استفاده نموده است. (ابن قتیبه، ۱۳۷۱هـ.ق،

ج ۱، ص ۱۸۳)، نویسنده تاریخ طبری (م ۳۱۰ ق) از قول زهری نیز به این مطلب اشاره کرده است. (طبری، همان).

بیعت مردم با امام بدون در نظر گرفتن سابقه دیانت و خلافت پدرشان امام علی (ع) و همچنین بدون توجه به هر گونه شایستگی که ایشان می‌توانسته در خانه نبوت و امامت کسب کرده باشد و یا با در نظر گرفتن و توجه به آنچه گفته شد با وجود جبهه مقابل امام حسن (ع) برای بیعت، دلیل بر آن است که مردم ایشان را در این زمان نسبت به هر کس دیگری شایسته‌تر برای خلافت مسلمین می‌دانستند و در بعضی نقل‌های تاریخی امام را «مفروض الطاعة» دانستند. (مفید، همان، ص ۴-۳)، (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶ هـ ق، ج ۳، ص ۱۹۳).

صاحب طبقات الکبری (م ۲۳۰ هـ ق) در کتاب خود آورده است: «مردم به حسن بن علی گفتند: به سوی این قوم که نسبت به خدا و پیامبرش سرپیچی کردند و مرتکب گناه شدند و با زور حکومت بر مردم را به چنگ آوردند، حرکت کن که امیدواریم خداوند ما را بر آنها چیره گرداند.» (ابن سعد، همان، ص ۳۱)

بنا بر نقل طبقات الکبری، تاریخ طبری، الارشاد، المناقب و الكامل فی التاریخ، امام ضمن بیعت خود با مردم از آنها خواسته که با هر کس که او صلح کند، صلح کنند و با هر کس که او بجنگد، بجنگند. برخی این نقل ابتدایی امام در روز بیعت را در کنار حدیث از پیامبر اکرم (ص) قرار دادند که فرمودند: «فرزندم حسن بین دو طایفه صلح کرده و از ریختن خون مسلمین جلوگیری می‌کند.» (مسعودی، بی تا، ج ۳، ص ۸)، (یعقوبی، ۱۳۷۹ هـ ق، ج ۲، ص ۲۱۵)، (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۴۸) و از جمع این دو گفتار نتیجه گرفتند که امام حسن (ع)، از ابتدا تصمیم بر صلح داشته است.

این مطلب از دو جهت قابل بررسی است؛ اول از جهت عقلی و منطقی و دوم از جهت تاریخی.

جهت عقلی و منطقی آن است که امام با توجه به تأکید بیعت کنندگان بر جنگ به دلایل خاص تاریخی که برای خود داشت، می‌خواست آتش خشم آن‌ها را آرام و آن‌ها را در بیعت متعادل گرداند، همچنین از صحت و سقم بیعت آن‌ها و ثبات قدمشان تا حدودی آگاه شود. علاوه بر آن در نگاه یک رهبر، جنگ و صلح دو کلمه صوری نیست بلکه گویای حقایقی با معنای بلند است. امام مصلحت مسلمین را در همه ابعاد درون‌مرزی و برون‌مرزی تعیین می‌کند، امام حسن (ع) نیز به عنوان امام، تاریخ جنگ بدر، احد، خندق، حنین و سابقه صلح حدیبیه و صلح‌های نظیر آن را در تاریخ دارد. همانطور که جمل و صفین را تجربه کرده، حکمیت در صفین را دیده و قیام خوارج در نهروان را به خاطر دارد. آنکه در رأس حکومت می‌نشیند، نمی‌تواند و نباید بی‌تفاوت از کنار تاریخ که هنوز اندک زمانی از آن نگذشته است بگذرد. پس مطرح کردن چنین شرطی از ناحیه امام در کنار بیعت، دور از ذهن و عجیب به نظر نمی‌رسد و اما از جهت دوم یعنی تاریخی باید گفت تصمیم بر صلح در ابتدا مستلزم آن است که گفته شود امام شجاعت جنگ را نداشته یا شخصی راحت طلبی بوده که به جنگ و خونریزی فکر نمی‌کرده است حتی اگر به قیمت از دست دادن خلافتش باشد و اینکه دیگری آن را بر عهده گیرد یا این که اساساً امام خلافت را متعلق به خود نمی‌دانسته و تلاش برای به راه انداختن جنگ و خونریزی را امری بی‌فایده می‌بیند.

در جنگ جمل، امام علی (ع)، امام حسن (ع) و عمار را برای تشویق مردم به جهاد و جمع کردن نیرو به کوفه فرستاد. (یعقوبی، همان، ص ۸۲)، (مفید، همان، ص ۱۷۷، ۱۴۴، ۱۳۴)، (ابن شهر آشوب، همان، ص ۳۳۸)

ابن مزاحم المنقری (م ۲۱۱ هـ ق) در کتاب وقعه الصفین خود به این موضوع در جنگ صفین اشاره می‌کند. (ابن مزاحم، ۱۳۸۲ هـ ق، ص ۱۱۴)

ابن ابی الحدید (م ۶۵۶ هـ ق) می‌نویسد: «امام علی (ع) در جریان جنگ صفین فرمودند: این غلام را - اشاره به امام حسن (ع) - از من دور کنید که می‌ترسم با کشته شدن او نسل رسول الله (ص) منقطع گردد.» (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷ هـ ق، ج ۱۱، ص ۲۵)

از آنجا که امام علی (ع) در جنگ و مبارزه، در خط مقدم جبهه بوده است، می‌توان گفت امام حسن (ع) علاوه بر خطابه و سخنرانی در کوفه برای تشویق و جمع کردن نیرو، در خط مقدم جبهه و میدان مبارزه هم شرکت داشته است.

بعد از بیعت مردم با امام حسن (ع) و سرپیچی معاویه از بیعت با ایشان، در طی نامه‌های مختلف که بین دو جبهه رد و بدل شد، امام مسئله جنگ را به میان کشیده، با عباراتی آن را مطرح می‌سازد:

«جنگ عظیم‌تر و بزرگ‌تر از صفین را از ما خواهید دید.» (ابو الفرج الاصفهانی، ۱۳۸۵ ق، ص ۳۷)

«گویا خواهان جنگ هستی، به زودی آن را دیدار خواهی کرد.» (مفید، همان، ص ۶-۵)
«از دادن جواب در بیعت با من به خاطر ترس از جنگ سر باز زدی.» (ابن شهر آشوب، همان، ص ۱۹۵)

«بین من و تو جز شمشیر نخواهد بود.» (ابن ابی الحدید، بی‌سا، ج ۱۶، ص ۲۵)
امام بعد از این بیانات به تشکیل سپاه و مشخص کردن فرمانده، جانشینان فرمانده و انتخاب پایگاه فرماندهی خود می‌پردازد.

برخی اقدامات امام برای جهاد و مبارزه در این زمان:

حرکت حجر بن عدی به دستور امام به طرف فرمانداران برای دعوت و تشویق مردم به

جنگ. (مفید، همان، ص ۹)، (ابن شهر آشوب، همان)

انتخاب قیس با دوازده هزار نفر نیرو برای جنگ. (طبری، همان، ۲۷۱۴)

انتخاب عبید الله و قیس به عنوان جانشینش و حتی اشاره به مشورت با وی. (یعقوبی،

ص ۲۱۴)، (الارشاد، ص ۹-۱۰)، (ابن عساکر، همان ص ۱۷۲)، (ابن اثیر، همان، ص ۴۰۴-۴۰۳).

انتخاب مدائن به عنوان پایگاه فرماندهی به خاطر موقعیت حساس نظامی. (آل یاسین، همان،

ص ۱۴۴)

سابقه امام در جنگ جمل و صفین و عبارات حاکی از جنگ بعد از عدم بیعت معاویه با امام و

تدابیری از این قبیل و حتی توجه به نیروهای امدادی در مدائن، جایی برای نسبت ترس و راحت

طلبی به ایشان باقی نمی گذارد. امام خلافت را نیز حق خود می دانست و در نقل های مختلف به

آن اشاره کرده است: من در این امر بر تو شایسته ترم. (ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۳۶)

صاحب کتاب الاحتجاج (م ۵۴۸ ق) می نویسد:

بعد از صلح با معاویه، امام حسن (ع) در اجتماعی که همه مسلمانان و معاویه حضور داشتند

فرمودند: «معاویه فکر می کند من او را اهل برای خلافت می دانم و خودم را اهل نمی دانم. من در

کتاب خدا و بر زبان پیامبر او، بهترین هستم و بخاطر کمی یاران آن را رها کردم.» (طبرسی، ۱۴۱۰

ق، ج ۲، ص ۲۸۸) و در جای دیگر چنین آورده است: «آیا می دانید من امام شما هستم و اطاعت

من بر شما واجب است و انا سیدا شباب اهل الجنة؛ من یکی از دو سرور اهل بهشتم!؟»

(طبرسی ۱۳۸۶ ق، ج ۲، ص ۹)

«به درستی که خلافت حقّ من است و حقّ اهل بیتم و بر اهل بیت تو حرام است.» (راوندی،

۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۵۷۶)

صاحب الارشاد (م ۴۱۳ ق) می‌نویسد: «امام قبل از جنگ در نامه‌های مختلف که بین ایشان و معاویه ردّ و بدل می‌شد بر سزاوار بودنش به خلافت و اینکه آن‌ها با ستم بر پدرش علی (ع)، برتری جستند و سلطنت پسر عمویش رسول خدا (ص) را ربودند، تأکید کردند.» (مفید، همان، ص ۶)

«معاویه با من در خلافت که حقّ من است منازعه می‌کند، آن را به خاطر صلاح امت و

جلوگیری از ریختن خون آن‌ها رها کردم.» (ابن شهر آشوب، همان، ص ۱۹۶)

امام بعد از واقع شدن صلح، در مجلس معاویه و با حضور مردم، طی خطبه‌ای فرمودند: «این حکومت که من و معاویه درباره‌اش اختلاف کردیم یا حقّی است که او بر من از آن سزاوارتر است یا آن که حقّ من است و من برای دسترسی به صلاح امت آن را رها کردم.» (ابن سعد، همان، ص ۲۵). بنا برآن چه گذشت، برداشت صلح به معنای گریز و ترس از جنگ، از شرط امام در خطبه نخستین بیعت، صحیح نیست.

بررسی وضعیت امت

جنگ‌های پی در پی صفین و جمل به نقل همه تاریخ و دقت به دو طرف جنگ‌ها، خود حاکی از اختلافات و پراکندگی‌های داخلی و خارجی مردم در زمان خلافت امام علی (ع) است. داستان حکمیت که خوارج نهروان را در بستر خود به وجود آورد، خود شاهد دیگری بر این مدعاست و باعث جدا شدن طیف قابل توجهی از امت در مقابل امام گردید و بعضی را نیز دچار شک و شبهه گردانید که امام علی (ع) در بعضی خطبه‌های نهج البلاغه به این اختلافات و

پراکندگی‌ها اشاره کرده و لب به اعتراض گشوده است. (ابن ابی الحدید، بی تا، ج ۶، ص ۱۰۳)،
(نهج البلاغه، ۱۴۱۲ ق، خطبه ۳۹، ص ۹۲- خطبه ۵۵، ص ۱۰۶- خطبه ۶۹، ص ۱۱۸)

بنا بر آنچه گذشت، این امت با امام حسن (ع) بیعت کردند. آن‌ها از هر گروه و طایفه‌ای و با
هر هدفی که بودند؛ اما در بیعت با ایشان اتحاد نظر داشتند.

صاحب کتاب الارشاد (م ۴۱۳ ق) در این زمینه می‌نویسد:

افرادی که با امام بیعت کردند، برخی شیعیان خود و پدرش بودند، برخی خوارجی بودند که
اگر چه به امام علاقه نداشتند اما فقط به جنگ با معاویه فکر می‌کردند. برخی مردم فتنه جو و طمع
کار در غیبت‌های جنگی بودند، برخی دو دل و شکاک که عقیده و ایمان درستی نداشتند و برخی
روی غیرت و عصیّت قومی و به پیروی از سران خود آمده بودند و دین و ایمانی نداشتند. (مفید،
همان، ص ۶)

نویسنده کتاب مناقب (م ۵۸۸ ق) نیز به این مطلب اشاره دارد: «این گروه شامل شیعه، محکمه،
خوارج، شکاکون و اصحاب عصیّت و فتنه بودند.» (ابن شهر آشوب، همان، ص ۱۹۵)
به نقل شیخ راضی آل یاسین؛ سپاه امام متشکل از گروه‌های مختلفی بوده است؛ باند امویان که
عناصر پر نفوذ و نیرومند داشتند، در ظاهر و در ابتدای امر با امام حسن (ع) بودند؛ اما در نهایت
به لشکر مخالف پیوستند. آن‌ها نامه‌هایی به معاویه ارسال کردند و درصدد تسلیم امام به وی بودند.
این گروه از عوامل مهم شکست امام بودند. گروه دوم خوارجی بودند که پس از حادثه حکمیت،
کمر به دشمنی با امام علی (ع) و معاویه بستند و از همان روزهای اول بیعت با امام حسن (ع)، به
جنگ با معاویه اصرار داشتند. شکاکان، گروه سومی بودند که تحت تأثیر تبلیغات خوارج بودند و
به همین دلیل به این نام منسوب شدند و آخرین گروه بیست هزار نفر مردان مسلح و جنگجوی
کوفی بودند که به طایفه بنی عبد القین نسبت داده می‌شوند؛ اما در واقع آن‌ها نه از آن طایفه بلکه
عرب نبودند، نژادهای مختلفی از موالی و بردگان که از فرزندان زنان اسیر فارسی بودند که در
مقابل مزدی که دریافت می‌نمودند، حاضر به انجام هر کاری بودند. (به اقتباس از: آل یاسین،
همان، ص ۱۰۰)

آماده کردن سپاه و حرکت آن

همانطور که در بحث قبل گذشت، در سال چهل هجرت، مردم با امام حسن (ع) بیعت کرده، شرایط ایشان را برای جنگ و صلح پذیرفتند. در این بین قیس ابن سعد، اولین بیعت کننده با امام بر کتاب، سنت پیامبر (ص) و جنگ بود که امام در این باره فرمودند: «بیعت بر کتاب و سنت کافی است که به همراه آن هر شرط دیگری می آید.» (طبری، همان، ص ۲۷۱۳)، (ابن اثیر، همان، ص ۱۳۸۶).

وقتی کار بیعت تمام شد، حضرت، امیرانی را تعیین کرده به شهرها فرستاد، امور را نظم و ترتیب داده، عبیدالله را فرمانده بصره کرد. خبر بیعت امام به گوش معاویه رسید. معاویه دو نفر از قبایل حمیر و بنی القین را برای گرفتن اخبار روانه کوفه و بصره کرد، حضرت بعد از اطلاع یافتن از این موضوع و دستور به گردن زدن آن دو، در طی نامه‌ای به معاویه اعتراض خود از این کار و آمادگی برای جنگ را بیان کرد و به سزاوار بودن خود و اجدادش برای خلافت و به ستم رفتن حق پدرش امام علی (ع) اشاره کرد. (مفید، همان، ص ۶-۵)، (راوندی، همان، ص ۵۷۶)، (ابن ابی الحدید، همان، ص ۳۱) معاویه در پاسخ به امام، امر خودش و امام حسن (ع) را به ابی بکر و امام علی (ع) تشبیه کرد. (ابن شهر آشوب، همان ص ۱۹۴) و دلیل خود بر برتری به امام حسن (ع) برای خلافت را، سابقه، تجربه و بزرگی از جهت سن و سال برشمرد. (ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۳۷)، (ابن ابی الحدید، همان، ص ۳۶)

امام بعد از دعوت معاویه به بیعت و مخالفت او، هشدار جنگ داد و فرمود:

«بزودی بزرگ‌تر و عظیم‌تر از صفین را خواهی دید.» (ابوالفرج اصفهانی، همان)، (ابن ابی

الحدید، همان)

«بین من و تو جز شمشیر نخواهد بود.» (ابن ابی الحدید، همان، ص ۲۵)

«گویا خواهان جنگ هستی، به زودی آن را دیدار خواهی کرد.» (مفید، همان)

«از جواب به بیعت من به خاطر ترس از جنگ سرباز زد.» (ابن شهر آشوب، همان،

ص ۱۹۵)

امام در آغاز حجر بن عدی را به سوی فرمانداران فرستاد تا مردم را به جهاد برانگیزد. (ابن شهر آشوب، همان)، (مفید، همان)

صاحب کتاب طبقات الکبری (م ۲۳۰ ق) می نویسد: «مردم به حسن بن علی (ع) گفتند: «به سوی این قوم که نسبت به خدا و پیامبرش سرپیچی کردند و مرتکب گناه بزرگ شدند و با زور حکومت را به چنگ آوردند. حرکت کن که امیدواریم خداوند ما را بر آنها چیره سازد.» (ابن سعد، همان، ص ۳۲-۳۱)

امام لشگری را که با او بیعت کرده بودند آماده کرد و از کوفه برای رویارویی با معاویه که در مسکن بود، به طرف مدائن حرکت کرد. (ابن اثیر، همان) و در نقلی امام، قیس ابن سعد را با چهل هزار نفر پیشاپیش فرستاد. (طبری، همان، ص ۲۷۱۴)، (مفید، همان، ص ۱۰-۹)

در نقلی دیگر، امام، عبیدالله بن عباس را انتخاب کرد، قیس را جانشین او نمود و پیشاپیش برای جلوگیری از ورود معاویه به عراق فرستاد. (ابن عساکر، همان)، (ابن شهر آشوب، همان) ابن سعد (م ۲۳۰ هـ ق) در کتاب طبقات الکبری می نویسد: «جمعیت همراه کننده عبیدالله بن عباس، دوازده هزار نفر بود.» (ابن سعد، همان)، (ابن شهر آشوب، همان)، (ابن اثیر، همان)

بنا بر نقل های فوق، امام لشگری را به فرماندهی عبید الله و جانشینی قیس بن سعد به همراه چهل یا دوازده هزار نفر برای جلوگیری از ورود معاویه فرستاد و خود به طرف مدائن که به دلیل خاص نظامی آن را مقرر فرماندهی خود قرار داده بود، رفتند. شیخ راضی آل یاسین می نویسد:

مدائن در ابتدای خط سیری قرار داشت که عراق را به فارس و به شهرهای دنباله ای آن متصل می نمود و از لحاظ جغرافیایی تنها نقطه ای بود که راه های کوفه، بصره و ایران در آنجا به هم می پیوستند و از نظر ارزش نظامی، سنگری در برابر پیشامدهای جنگ محسوب می شد، در مدائن امکان رسیدن نیروهای امدادی وجود داشت و این منطقه در پشت میدان جنگ با معاویه یعنی مسکن بود. (آل یاسین، همان، ص ۱۴۵-۱۴۴)

از این قسمت به بعد نقل های تاریخی بسیاری آمده است که اگرچه در تقدّم و تأخّر حوادث، در آن ها اختلافاتی دیده می شود؛ اما در نکات اساسی اشتراک نظر دارد. نقل های تاریخی به دو نقل کلی تقسیم می شود؛ شیعه و سنی.

نقل تاریخ نویسان اهل سنت

هنگامی که امام در مدائن بود، ناگاه کسی در میان لشکر به دروغ فریاد کشید که قیس کشته شد. مردم بعد از شنیدن این خبر به حجره امام هجوم بردند و هر چه در آن بود غارت کردند (ابن سعد، همان) و حتی ردای ایشان را از دوشش کشیدند، در این میان مردی از بنی اسد که به او بنی قیصر می‌گفتند با خنجر زهرآلود ضربتی به پهلوی حضرت زدند و امام حسن (ع) بعد از به غارت رفتن همه چیزش حرکت کرد و در کنار کاخ سپید ایوان خسرو فرود آمد. (ابن سعد، همان)، (طبری، همان)

یعقوبی (م ۲۸۴ هـ ق) می‌نویسد: «معاویه پیشنهاد یک میلیون درهم به قیس برای پیوستن به او و یا منصرف شدن او از جنگ داد و قیس آن را رد کرده؛ اما عبیدالله فریب خورده و قبول کرد و به همراه دوازده هزار نفر از یارانش به معاویه پیوست.» (یعقوبی، همان، ص ۲۱۵)

معاویه عده‌ای را به لشکر امام برای انتشار شایعه پیوستن قیس به او و کسی را در لشکر قیس برای انتشار شایعه صلح امام فرستاد، همچنین سه نفر به نام‌های مغیره بن شعبه، عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن امّ حکم را به نزد امام در مدائن فرستاد و این گروه بعد از خروج از محل اقامت امام و صحبتی که بین آن‌ها و امام ردّ و بدل شد، به طوری که مردم بشنوند (یسمعون الناس)، با هم زمزمه می‌کردند: «خداوند به دست فرزند رسول خدا (ص) خون امت را حفظ و فتنه را آرام کرد و حسن بن علی صلح کرد.» لشکر مضطرب شده و در درستی گفتار آن‌ها تردید نکردند. به محلّ اقامت امام حمله و اموال ایشان را غارت نمودند، امام حسن (ع) سوار بر اسبی شد در سباباط فرود آمد، در بین راه جرّاح بن سنان اسدی، پای امام را مجروح کرد و امام دچار ضعف شدیدی از خونریزی گشت. (یعقوبی، همان) این نقل‌های تاریخی نشان می‌دهد که عبیدالله فرمانده جنگ امام، با پیشنهاد پول معاویه، پشت به امام کرده و به وی پیوست. (بی‌همراهی لشکر یا با همراهی لشکر) شخصیت عبیدالله و دلیل امام بر انتخاب ایشان و فریب خوردن چنین شخصیتی از طرف معاویه به خاطر مطامع دنیوی نکته‌ای قابل تأمل است و عملکرد معاویه که در این بین چگونه توانست ایشان را از امام جدا و به خود ملحق کند خود مطلب دیگر است. شیخ راضی آل یاسین

می‌گوید: «انتخاب عبیدالله انتخاب شخصی از بنی هاشم بود تا جای انتقادی را برای مردم باقی نگذارد و بعدها گفته نشود که اگر فرمانده، شخصی از بنی هاشم بود مقاومت می‌کرد.»

دو فرزند خردسال عبیدالله به دست بسرین ارطأه سرکرده لشکر اعزامی معاویه در یمن به وضع فجیعی به قتل رسیدند. [این از داستان‌های معروف تاریخ است.] (ابراهیم بن محمد ثقفی، بی تا، ج ۲، ص ۹۱۷) پس خشم و نفرت و روحیه آشتی ناپذیری او نسبت به دیگران شدیدتر بود. مقدم ساختن پسر عموی امام که پسر عموی پیامبر (ص) بود، در ظاهر راه را برای اعتراض دیگر فرماندهان می‌بست.

از سیاست‌های امام حسن (ع) دقت در انتخاب فرمانده و احتیاط ایشان در تقدم عبیدالله است که نشان دهنده عزم امام بر جنگ است، ایشان در ادامه می‌افزاید که امیر المؤمنین علی (ع) برای مقابله با شام، سپاه عظیمی را به فرماندهی قیس گرد آورده بود که در حال حاضر جنگجویان عبیدالله محسوب می‌شدند، بدیهی است که این سابقه در ایجاد روابط شخصی میان فرمانده و سربازان تأثیر گذاشته و ممکن است این فرمانده از آزادی فکر و اراده خود بدون در نظر گرفتن نظر امام استفاده نماید. (آل یاسین، همان، ص ۱۵۴-۱۴۷) و البته احتیاط امام، حق و متین بود چنانکه در پایان این قسمت اشاره خواهد شد؛ قیس بن سعد بعد از قبول صلح از طرف امام، به مردم اعلام کرد: «یا صلح با امام یا جنگ بی‌امام.» (طبری، همان، ص ۲۷۱۵) که انتخاب صلح از طرف مردم، خود نکته دیگر است.

گویا معاویه تلاش می‌کند تا به نحوی پایان این قضیه به صلح بیانجامد، فرستادن سه نفر به نزد امام و خروج آن‌ها از محل اقامت امام در حالی که حدیث پیامبر (ص) را زمزمه می‌کردند طوری که مردم بشنوند و شایعه تسلیم امام آن‌هم نه به صورت علنی و با صدای بلند بلکه بنا بر نقل یعقوبی به طوری که به مردم بشنوند، تحلیل علاقه مند معاویه به صلح را تقویت می‌کند و چه بسا در مذاکره این سه نفر با امام، به آن شایعات و نامه‌های سران قبائل فریب خورده بنا بر نقل صاحب الارشاد (مفید، همان، ص ۸) اشاره شده باشد.

غارت به چه دلیل؟! اگر غارت به دلیل صلح امام بود که هنوز شواهد قطعی بر صلح وجود نداشت و صرف یک شایعه بود و اگر فرض بر صلح امام باشد که این امت بر صلح و جنگ با

امامشان بیعت کردند! در هر حال حتی اگر اعتراض از ناحیه امت بر امام به دلیل صلح وارد باشد، راهش گفتگو در یک فضای بحث منطقی است تا یکی از دو طرف، طرف دیگر را قانع سازد نه غارت و هجوم و زخمی کردن امام خود و اگر غارت به طمع غنیمت گرفتن حاصل از جنگ است، چرا از امام خود؟!

نقل تاریخ‌نویسان شیعی

نویسنده الارشاد (م ۴۱۳ هـ ق) که صاحب مناقب (م ۵۸۸ هـ ق) با او هم‌نظر است، می‌نویسد: بعد از حرکت امام به طرف مدائن، امام جهت امتحان یاران خود و میزان حرف شنوی آنها و به خاطر بصیرت به هنگام جنگ و جدایی دوست از دشمن بر منبر رفته و خطبه‌ای ایراد فرمودند، خطبه امام با این جملات به پایان می‌رسد: «آگاه باشید آنچه من درباره شما می‌اندیشم بهتر است از آنچه شما برای خود می‌اندیشید، پس از دستور من سر پیچی نکنید و رأی مرا که برایتان پسندیده‌ام به من باز نگردانید، خداوند من و شما را بیامرزد.» (مفید، همان، ص ۹۵)، (ابن شهر آشوب، همان)

بعد از این خطبه، میان مردم، سخنانی ردّ و بدل شد، آنگاه گفتند: «و الله فقد كفر هذا الرجل؛ به خدا قسم این مرد کافر شد» آنگاه حوادث غارت و ضربه جراح بن سنان و فرود آمدن امام در منزل سعد بن مسعود ثقفی در مدائن که فرماندار آن منطقه از طرف امام بود پیش آمد، در این میان گروهی از سران قبائل که همراه آن حضرت بودند، به معاویه نامه نوشتند و گفتند: «ما سر به فرمان و گوش به فرمان تویم» و حتی به معاویه وعده دادند چنانچه او بخواهد امام را به وی تسلیم کنند. (مفید، همان)، (ابن شهر آشوب، همان)

سید مرتضی، در تنزیه الانبیاء (م ۴۳۶ هـ ق) می‌نویسد:

وقتی امام در تاریکی سابط می‌آمد، از آن قوم کسی همراه او نبود و ضربتی که به او زدند به استخوان رسید ایشان به قضیه مختار که ابن ابی عبید بود، اشاره می‌کند، وی جوانی نو سال بود که از دایی خود؛ سعد بن مسعود- والی مدائن- خواست تا با تسلیم امام به معاویه به ثروت و حرمت برسد و سعد بعد از ردّ حرف او گفت: «چه بد مردی هستی! پسر دختر پیامبر را در بند

کنیم؟! (سید مرتضی، ۱۴۰۹، ص ۲۲۲) که البته این نقل در کتاب تاریخ طبری هم آمده است. (طبری، همان)

صاحب الارشاد در نقلی آورده است: عیدالله هم از معاویه فریب خورده، با نزدیکان خود به او می پیوندد، در این زمان قیس بنا بر دستور امام، فرماندهی لشکر را بر عهده گرفته، به مردم خیانت عیدالله را متذکر می شود و از مردم می خواهد که آن ها خیانت نکنند، مردم در ظاهر می پذیرند؛ اما هر شب تعدادی از آن ها به معاویه ملحق می شود. (مفید، همان ص ۱۰-۹)، (ابن شهر آشوب، همان)

در نقل تاریخ نویسان شیعی هم، فریب عیدالله، حمله به امام، غارت، زخمی کردن امام، نامه های سران و اعلان همکاری و تسلیم امام به معاویه از طرف آن ها به چشم می خورد و بنا بر گفته سید مرتضی (م ۴۳۶ ق) در تنزیه الانبیاء، امام حتی بعد از اقامت در خانه سعد، امنیت نداشت.

فریب عیدالله، شایعه کشته شدن قیس و یا صلح او، شایعه پیشنهاد صلح امام با استناد به سخن پیامبر (ص)، حمله به اقامتگاه امام، کشیدن سجاده از زیر پای حضرت و ردا از دوشش، غارت بردن هر آنچه داشت، مجروح کردن امام و حتی عدم امنیت جانی در خانه سعد بن مسعود، نامه سران به معاویه و پیشنهاد تسلیم امام به معاویه و ماندن جز عده ای اندک از شیعیان همراه ایشان، امام را به عنوان یک فرمانده، در مانده کرد.

شیخ راضی آل یاسین در این زمینه می نویسد:

خبر شایعه صلح امام، باعث ایراد خطبه^{۱۰} امام در جمع لشکر یا به عبارتی امت شد که امام در طی این خطبه فرمودند: «اگر داوطلب مرگی هستید، سخن معاویه بر صلح را به او باز گردانده و با زبانه شمشیر جوابش را بدهیم و داوری را به محکمه الهی بکشانیم و اگر خواستار زندگی هستید پیشنهاد او را بپذیریم» مردم فریاد برآوردند: «مهلت و زندگی، صلح را بپذیریم.» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۴، ص ۲۱)، (آل یاسین، همان، ص ۳۲-۳۱)،

امام همه آنچه گفته شد می بیند و به نقل تاریخ نویسان اهل سنت چون طبری (م ۳۱۰ ق) وقتی امام اصحاب متفرق را دید و این که قدرتی ندارد، (از جهت نیروی جنگی یا ضعف جسمی)

با معاویه صلح کرده، بالای منبر رفتند و فرمودند: «خداوند به اوّل ما شما را هدایت کرد و به آخر ما خون شما را حفظ کرد.» (طبری، همان، ص ۲۷۱۷)

امام حسن (ع) چون پراکندگی کار خود را دید کسی را پیش معاویه فرستاد و صلح خواست البته به شرط آن که از بیت المال کوفه پنج هزار هزار [درهم] بگیرد همراه چیزهای دیگر که شرط کرده بود و در جمع مردم عراق فرمودند: «سه چیز، من را به شما بی‌علاقه کرد: کشتن پدرم، ضربت به من و غارت کردنم!» (طبری، همان، ۲۷۱۵-۲۷۱۴)، (ابن اثیر، همان، ص ۴۰۵)، معاویه بعد از قید و شرط امام بر صلح، طی نامه‌ای از ایشان خواست هر آن چه می‌خواهد بر شروط مذکور اضافه نماید، امام بر آن مطالب دیگری افزود؛ اما بعد از رویارویی با معاویه و تأکید ایشان به عمل به شروط، معاویه از عمل به مفاد در نامه دوم سر باز زد و این باعث اختلاف شدید بین امام و معاویه گشت نیز باعث شد معاویه به هیچ‌کدام از تعهدات خود عمل نکند. (طبری، همان)

صاحب طبقات الکبری (م ۲۳۰ هـ ق) می‌نویسد؛ امام علاوه بر شروط ذکر شده، در دست گرفتن اختیارات بیت المال برای پرداخت وام‌ها و تعهدات، دشنام ندادن به پدرش امام علی (ع) و در دست گرفتن خراج دارابگرد را هم اضافه می‌نماید. (ابن سعد، همان) و اما بنا بر نقل تاریخ‌نویسان شیعی، معاویه به امام نامه نوشت و پیشنهاد صلح داد و نامه‌های یاران آن جناب مبنی بر تسلیم امام به معاویه را هم به آن ضمیمه کرد و شرایطی را بر خود برای پذیرفتن صلح از طرف امام واجب کرد که اگر به آن‌ها عمل می‌شد مصالحی را در بر داشت. امام به گفته معاویه اطمینان نداشت؛ اما با ناچاری آن را ضمن شرایطی پذیرفت؛ دشنام به علی (ع) نگوید و در قنوت نماز به ایشان ناسزا نگوید، به شیعیان او متعرض نشود و اگر حقی دارند به آن‌ها برساند و به پیمان‌های بسته عمل نماید. (مفید، همان، ص ۱۰) در نقل دیگری چنین آمده است: «به کتاب و سنت پیامبر (ص) عمل نماید، امر بعد از او شورایی باشد، سب علی (ع) را ترک کند و حق شیعیان را کامل ادا نماید.» (ابن شهر آشوب، همان، ص ۱۹۶-۱۹۵)

قیس بعد از صلح امام با معاویه به مردم گفت: «یکی از این دو راه را انتخاب کنید یا به اطاعت پیشوای ضلالت روید و صلح را بپذیرید یا بی‌امام جنگ کنید و مردم گفتند: اطاعت پیشوای ظالم کنیم.» (طبری، همان، ص ۲۷۱۵)

در نقل دیگری معاویه در نامه‌ای صلح امام را به قیس خبر داد و نامه‌ای برای قیس فرستاد که او هم صلح را بپذیرد و هر چه می‌خواهد در آن نامه بنویسد، عمر و عاص به او پیشنهاد جنگ با قیس را داد؛ اما معاویه در جواب گفت: «آرام باش که هرگز با او نمی‌جنگم»، قیس برای خود و شیعیان علی (ع) به خاطر خون‌های ریخته شده امان خواست و به اطاعت او در آمد. (طبری، همان، ص ۲۷۱۹)

این که صلح از کدام طرف پیشنهاد و پذیرفته شد در نتیجه بحث تأثیری ندارد، اگر چه شایعه صلح قیس یا قتل او، فرستادن عده‌ای به محل اقامت امام، شایعه اعلان صلح از طرف امام به صورت زمزمه، بیان حدیث پیامبر (ص) مبنی بر حفظ جان امت در هنگام خروج از اقامتگاه امام، سعی در جلب توجه قیس به خاطر عدم جنگ با فرستادن آن طومار و در آخر شروطی که امام برای صلح در نظر می‌گیرد، پیشنهاد صلح از طرف معاویه را تقویت می‌کند؛ اما توجه به پراکندگی سپاه امام و ملحق شدن عده‌ای زیادی به سپاه معاویه، کمی یاران و خیانت فرماندهان و حتی فرمانداران قبل از عبیدالله یعنی کندی و مرادی که صاحب کتاب الخرائج والجرائح (م ۵۷۳ ق) به آن اشاره می‌کند نیز خطبه‌ها و شکایاتی که امام در همین دو مورد داشته است (قطب الدین راوندی، همان، ص ۵۷۵)، نشان می‌دهد ادامه جنگ جز ریخته شدن خون شیعیان، شهادت خود امام و بی‌نتیجه ماندن این شهادت اثر دیگری نداشت. همچنین امام فرصت برای جمع کردن مجدد سپاه پراکنده خود و بلکه امیدی هم به چنین امتی که امام خود را غارت نمودند، نداشت نیز تعیین فرماندهانی بهتر از آن‌ها که خیانت کردند.

شیخ راضی آل یاسین می‌نویسد:

امام باید از دو راه یکی را برگزیند که زیان کمتری داشته باشد، هدف امام، حفظ اسلام است حال امام بر کرسی خلافت بنشیند یا نه، این هدف با صلح امام به نتیجه بهتری می‌رسید، علاوه بر آن صلح امام در بیدارسازی مردم با حوادث تلخی که پس از آن به وجود آمد، تأثیر بسزایی داشت. (آل یاسین، همان، ص ۱۲۱-۱۱۷)

سرانجام صلح بین امام و معاویه منعقد شد. معاویه بعد از صلح، بعد از نماز جمعه در کوفه، ضمن خطبه‌ای گفت: «من برای نماز و روزه و حج با شما نجنگیدم، برای امیر شدن بر شما

جنگیدم اگر چه ناخوش دارید و تمام وعده‌هایم را با حسن بن علی زیر پا نهاده و به آن‌ها وفا نخواهم کرد.» (مفید، همان، ص ۱۱)

بررسی دلایل صلح امام حسن (ع)

در این قسمت به استناد اقوال فریقین، دلایل امام بر صلح به‌طور خاص بررسی می‌شود. بنا بر نقل تاریخ‌نویسان سنی، وقتی همه چیز امام به غارت رفت، امام سوار بر اسب شده حرکت نمود و در کاخ سپید ایوان خسرو فرود آمد، آنگاه فرمود: «ای مردم نفرین بر شما که دیروز پدرم را کشتید و امروز با من چنین کردید، می‌دانم هیچ چیز در شما نیست»، عمر بن سلمه را فرا خواند و همراه نامه‌ای او را به نزد معاویه فرستاد و تقاضای صلح خود را با ذکر سه شرط به معاویه اعلان کرد. (ابن سعد، همان)

طبری در کتاب خود می‌نویسد: «امام چون پراکندگی کار خود را دید، کسی را پیش معاویه فرستاد و صلح خواست.» (طبری، همان، ص ۲۷۱۵-۲۷۱۴)

در نقل دیگری آمده است؛ امام چون دید که قوتی ندارد (جسمی یا قوای جنگی) و اصحابش از گردش پراکنده شدند و با او نماندند، صلح کرد آنگاه بر منبر بالا رفت و فرمود: «خدا به اولی ما شما را هدایت و به آخرین ما خون شما را حفظ کرد شاید آزمایشی برای شما و متاعی برای آخرت باشد.» (یعقوبی، همان)

بنابر نقل تاریخ‌نویسان شیعی، مردم امام خود را تنها گذاردند. گروهی به او بد دل شدند، خونس را مباح دانسته اموالش را به غارت بردند و تنها اندکی از یاران امام باقی ماندند که نمی‌توانستند در مقابل لشگر انبوه معاویه تاب آورند. این‌ها مسائلی نبود که از چشم امام مخفی بماند. (به اقتباس از: مفید، همان، ص ۹)

صاحب الارشاد در عباراتی که حاکی از تأسف است، می‌نویسد: «مردمانی سست عنصر و کم عقیده در صدد مخالفت با امام خود برخاسته، ریختن خون او را حلال دانستند، پسر عمویش به او خیانت کرد و به معاویه پیوست، آن‌ها به دنیا روی آوردند و از آخرت چشم پوشیدند.» (مفید، همان)

صاحب الاحتجاج (م ۵۸۴ ق) نیز چنین می نویسد:

امام حسن (ع) فرمودند: «بنی اسرائیل هارون را ترک کرده، به گوساله روی آوردند در حالیکه می دانستند هارون جانشین موسی است و این امت با پدرم همین کار را کردند، در حالی که شنیده بودند که پیامبر فرمودند: «تو برای من مثل هارون برای موسی هستی.» امام در ادامه، به استدلال خود برای صلح می پردازد: «فرار پیامبر به غار از ترس قریش، به خاطر کمی یاران بود و بیعت من هم با توای معاویه! به خاطر کمی یار و یاور است و همان طور که خدا به هارون و پیامبر رخصت داد آنگاه که قوش او را تنها گذاشتند، من و پدرم نیز مورد بازخواست نیستیم. ایشان در این باره به سنت خداوند اشاره کردند که پیامبر به خاطر ترک بیعت امت و پیوستنشان به دیگری وظیفه جنگ و کشتن خود را ندارد. امام در پاسخ ملامت کنندگان فرمود: «وای بر شما! کاری که من برای شیعیانم کردم بهتر است از هر چیزی که خورشید بر آن طلوع کند، وقتی جناب خضر آن کشتی را سوراخ، دیوار را تعمیر کرد و آن بچه را کشت، این کار بر موسی سخت و گران آمد در حالی که وجه حکمتش در دست خدا بود و فقط خضر بر آن آگاه بود.» (طبرسی، همان، ص ۲۸۹) و در ادامه می آورد:

آنگاه که امام از جراحت شدید درد می کشید فرمود: «به خدا قسم؛ معاویه برای من بهتر است از اینها که فکر می کنند شیعه من هستند و قصد کشتنم را کردند، اگر عهدهی از معاویه می گرفتم تا خونم محفوظ و اهل بیتم در امان باشند بهتر از کشته شدن به دست اینها است، اگر با معاویه جنگ می کردم، گردنم را بسته و تسلیم معاویه می کردند. صلح با معاویه و عزیز بودن بهتر از کشته شدن به دست این قوم یا اسیر بودن در دست معاویه است که در همیشه تاریخ منت آزاد کردن من را بر بنی هاشم باقی گذارد. اهل کوفه را می شناسم افراد فاسدی هستند که وفا به عهد ندارند، قول و فعلشان با هم مختلف است، می گویند: قلوبمان با شماست اما شمشیرهایشان بر علیه ماست.» (طبرسی، همان، ص ۲۹۱-۲۹۰)

حاصل سخن در دلایل صلح

در پایان می توان دلایل صلح امام را در دو نگاه کلی و جزئی به صورت زیر عنوان کرد و بر اساس آن نتیجه گیری نمود.

در نگاه کلی:

نداشتن اعتقاد و ایمان راسخ برخی خواص، خیانت آن‌ها، شایعات دشمن، تضعیف روحیه سپاه و اندک بودن یاران و دوستان واقعی به نقل همه تواریخ مذکور از عمده دلایل صلح امام حسن (ع) است. امام با توجه به اتفاقات و حوادث پیش آمده، نیک می‌داند که در آن برهه تاریخی فایده‌ای بر جنگ و مبارزه مترتب نخواهد بود. ایشان آگاهی خود بر حکمت واقعی صلح را با استناد به قول خضر نبی خطاب به جناب موسی (ع) مطرح می‌سازد و عدم وظیفه رهبر به جنگ و کشتن خود، در صورت عدم بیعت و همراهی یاران را، از سنت‌های خداوند معرفی می‌نماید.

در نگاه جزئی:

هم‌چنانکه گذشت بیعت کنندگان با امام از گروه‌های مختلف بودند که انگیزه‌ها و نیات متفاوت از هم داشتند و سپاه امام متشکل از همان‌ها بود. این اختلاف انگیزه و عدم اتحاد قلبی آن‌ها، خود را در جریان جنگ با خیانت فرماندهان ارشد سپاه نسبت به امام در نتیجه گرفتن پول از معاویه و حتی ملحق شدن برخی از آن‌ها به جبهه مخالف بیش از پیش نشان داد. ایجاد فضای شایعه‌پراکنی از سوی دشمن، هم درباره قتل فرماندهان و هم صلح حضرت، بر آن پراکندگی دامن زده، سپاه را متفرق ساخت. تضعیف روحیه سپاه از یک سو و هجوم به محل اقامت امام، غارت وی و جراحت امام بدست یکی از خوارج که از جمله گروه‌های تشکیل دهنده سپاه امام بودند از سوی دیگر، می‌رفت تا صلحی ناخواسته را رقم بزند. اندک بودن یاران و دوستان واقعی امام و عدم قوت و قدرت آن‌ها در برابر سپاه انبوه دشمن، نیز عدم تضمین وفاداری گروه اندک متفرق غیر از معدود یاران و دوستان، جایی برای جنگ و مبارزه و فایده‌ای برای کشته شدن و شهادت باقی نمی‌گذارد. امام تنها راه حفظ اسلام و روشن شدن چهره واقعی جبهه مخالف بر مردم را، در صلح می‌بیند. هم‌چنان‌که این فایده در تاریخ مستور و پوشیده نماند.

نتیجه گیری

بر اساس نقل تاریخ‌نویسان فریقین، آن‌گونه که گذشت شرایطی پیش آمد که امام تنها ناگزیر از یک انتخاب یعنی صلح گردید. اینکه امام حسن (ع) بنا بر نقل شیعه، صلح پیشنهاد شده را با

شرایطی پذیرفتند یا بنا بر نقل اهل سنت، خود، صلح را پیشنهاد دادند در نتیجه بحث تأثیری ندارد؛ زیرا همه شواهد تاریخی بر اساس دو روایت نشان می‌دهد امام تمام سعی و اهتمام خود را در ابتدا بر بیعت گرفتن از گروه مخالف برای تشکیل حکومت اسلامی بکار گرفت و چون به نتیجه نرسید مقدمات جهاد و مبارزه را فراهم نمود و تا حدودی جنگ را به پیش برد؛ اما حوادثی که گذشت سبب شد امام حفظ اسلام و مصلحت مسلمانان را بر هر چیز دیگری ترجیح دهد و صلح را برگزیند تا تاریخ فواید انتخاب آن صلح را بر آیندگان روشن سازد.

فهرست منابع

- ۱ - ابا القاسم علی بن الحسین؛ سید مرتضی، ۱۴۰۹ ق، تنزیه الانبیاء، دار الاضواء، بیروت، چ دوم.
- ۲ - ابن ابی الحدید، بی تا، شرح نهج البلاغه، دار احیاء الکتب العربی اسماعیلیان، قم.
- ۳ - ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷ ق، شرح نهج البلاغه، دار احیاء الکتب العربی اسماعیلیان، قم، چ دوم.
- ۴ - ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶ ق، المناقب، محمد بن علی، مطبعه الحیدریه، النجف الاشرف.
- ۵ - ابن هبه الله، علی بن حسن، ابن عساکر، ۱۴۰۰ ق، ترجمه الامام الحسن، مؤسسه المحمود، بیروت، چ اول.
- ۶ - الاصفهانی، ابو الفرج، ۱۳۸۵ ق، مقاتل الطالبین، دار الکتب للطباعة و النشر، قم، چ دوم.
- ۷ - آل یاسین، شیخ راضی، صلح الحسن، بی جا، بی تا. (نرم افزار اهل بیت ۲)
- ۸ - آل یاسین، شیخ راضی، ۱۳۵۴ ش، صلح امام حسن، ترجمه سید علی خامنه‌ای، آسیا، بی جا.
- ۹ - ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، بی جا، بی تا. (CD نرم افزار اهل بیت)
- ۱۰ - دینوری، ابن قتیبه، ۱۴۱۳ ق، الامامه و السیاسه، الشریف الرضی، قم.
- ۱۱ - راوندی، قطب الدین، ۱۴۰۹ هـ ق، الخرائج و الجرائح، حوزه علمیه، قم، چ اول.
- ۱۲ - سید رضی، ۱۳۷۹ ش، نهج البلاغه، انتشارات مؤمنین، قم، چ اول.
- ۱۳ - الشیبانی، علی بن ابی الکریم، ابن اثیر، ۱۳۸۶ ق، الکامل فی التاریخ، دار صادر، بیروت، بی جا.
- ۱۴ - طبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب، ۱۳۸۶ ق، الاحتجاج، دار النعمان، نجف.

- ۱۵ - طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۱۰ ق، الاحتجاج، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات و اهل البيت، بیروت، چ دوّم.
- ۱۶ - طبری، ابی جعفر بن محمد بن جریر، ۱۳۷۵ ق، تاریخ طبری، اساطیر، تهران، چ پنجم.
- ۱۷ - کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۳ ش، الکافی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چ پنجم.
- ۱۸ - مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ ق، بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چ دوّم.
- ۱۹ - محمد بن نعمان، شیخ مفید، بی تا، الارشاد، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، علمیه اسلامیه، بی جا.
- ۲۰ - محمد بن نعمان، شیخ مفید، بی تا، الجمل، مکتبه الدوّاری، قم.
- ۲۱ - مسعودی، علی بن الحسین بن مسعود، بی تا، مروج الذهب، دار المعرفه، بیروت.
- ۲۲ - المنقری، نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲ ق، وقعه الصّفّین، المؤسسه العربی، قاهره، چ دوّم.
- ۲۳ - واقدی، محمد بن سعد، ۱۳۷۵ ق، طبقات الکبری، فرهنگ و اندیشه، تهران، چ اوّل.
- ۲۴ - یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، بی تا، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت.
- ۲۵ - یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ۱۳۷۹ ق، تاریخ یعقوبی، فرهنگ اهل بیت، قم.

Comparative analytic study of the viewpoint of the 2 sects Shia and Sunni about the backgrounds and reasons of the peace treaty of imam Hassan

Marzieh varmazyar (corresponding author)

Phd student in university of Islamic sciences

varmazyar14@gmail.com

Seyed akbar hosseni

Imam Khomeini educational and research institute.

akbar.hosseini37@yahoo.com

Leader, nation and expedient are three basic principles/elements in making an ideal/desired society and each one from them in a way have a direct effect in the success and decline of that society. Imam Hassan's society in words is a society in which the lack of allegiance of the opposite front with the imam, with the presence of Imam's invitation to allegiance, results in making the grounds for battles in that community and Imam to lay the preliminaries of war and combat/fight.

Actions/steps like appointing commanders, specifying the military base and ..., from the Imam, this decision is stated; but different situations like dispute in the intentions of the army of Imam to join with him in the battle, treachery of the noble classes, in words commanders, spreading rumours and weakening the spirit of the army of Imam..., which takes place in between, results in acceptance of unwanted peace treaty. This writing has studied and taken into account these reasons with comparative and analytic study the conditions of community of Imam Hassan and grounds of peace treaty from the viewpoint of both the sects Shia and Ahle Sunnah.

Key words: Imam Hassan, nation, allegiance, peace, fight

